

در آن زمانه اکنون سرگذشت دولت حیدر آباد باید شنید که
 در آن جزو زمان چون بود غایت دیرینه سالی نواب نظام
 علی خان و حدوث ناخوشنودی گوناگون دلالت نمایان بر آن
 میداشت که آفتابش بر لب بام است در روز عمرش در حدود
 شام بنا بر آن پسران جاه طلب آن امیر از بهر سبب خلافت
 در صد و چارده و تدبیر در آمده از هر سو استمداد می نمودند سلطان پنهانی
 به خواهی امیر زاده فریدون جاه میل فرموده به بهانه تحصیل نمودن
 زر خراج از سرداران خراج گزار فوج سنگین سرکردگی سید
 غفار بدان ناحیه روانه میکنند و در خفیة بدان سپه دار چنین تعلیم
 میدهد که در آن خصوص نیکو متیقظ بوده چنانچه مقتضای حال باشد
 بلا تعویق بعمل آرد ملاحظه تمامت این خصوصیات بالا گذشته
 در برانگیختن بدگمانی انگریزان و آماده سازی شان بر اعداد سامان جنگ
 هیچگونه کمی نکرد در اوائل سال ۱۷۹۷ فوجی از افغانان که قاید شان
 زمان شاه بود از رود اتک عبور نموده متوجه دهلی شد ولیکن جماعه مانکیان
 پنجاب آنقدر بمقتله و مقابله کوشیدند که ناکام بگام اضطراب مراجعت
 نمود احتمال قویست که عزیمت زمان شاه فرمانفرمای
 افغانستان نتیجه اجابت دعوت سلطان بوده بر حسب
 منصوبه نخستین او تابر سردار انگریزان لشکر کشید خبر سوج این
 واقعه ارکان دولت انگریزیه را آشنان قرین سهم و هیبت

نمود که ایشان جمعیت گران از سپاه در مهدی گهات بر غربی
 کناره رود گنگ بر سیل اعلان از بهر مدافعه این جماعه فراهم ساخته بودند
 از فنون و فنون سلطان و جنبش و حرکت افواج او در آن زمان
 اگر چه مراسم او با شاه زمان در آن هنگام معلوم نبود این معنی
 قیاس کرده می شد که او اراده داشت که این فرصت پیش
 آمده را ضایع نگذارد و بر سر کرنا تک تاخت آورد چنانچه بر فوج
 مدراس چنان حکم رفت که زود در میدان جنگ آماده حرب
 و پیکار باشند مراجعت افواج زمان شاه از هندوستان و قاش
 گشتن بندش و سازش سلطان با فریدون جاه پیش از آنکه
 پختگی و نفع پذیرد و خوفناکی او از اوضاع افواج انگریزی که از بهر
 جنگ و جدال آماده و تیار بود اینهمه امور با هم متفق شده سلطان
 را باز داشته بود از اینکه بادی پر خاشخری نسبت بانگریزان
 گردد اگر چه چند ماه پیش ازین سلطان سفیران خود را پنهانی بسوی
 جزیره ماریطیس فرستاده بود تا بتجدید ارتباط با جماعه فرانسیس پردازد
 از ایشان التماس کمک ده هزار مرد فرنگی و سی هزار حبشی
 سپاهی نموده استکشاف این راز پنهان و فرستادن فرانسیسمان
 سبکایه کمک بساطان باز سلطان را بجبر و قهر بران آورد که از
 افواج انگریزی انتقام کشد در ماه جون سنه ۱۷۹۸ خیر فرار سیدن
 سفیران طیوس سلطان بجزیره ماریطیس و خبر دیگر امور باورنر

جنرل هندوستان رسید بنا بران بزودی از دیوان دولت
انگریزیه فرمان فراهم آوردن فوج جرار صادر شد دور اندیشی که
گورنر جنرل هندوستان درین مهم بکار برده منحصر در ممالک
محدوسه خودش نبوده بلکه درین امر اهتمام رفته که جماعه طرفداران
سلطان و جماعه فرانسیس را که در دیوان حیدرآباد اند یکسر مستاصل
گردانیده نواب نظام علی خان را بران باید آورد که شریک
و همکار انگریزان در هزیمت و کسر دشمن غام گردد و نیز برین معنی
اهتمام نموده شده که تعارض فریقین که در دولت پویه پیدا شده
از میان مرتفع شود و لیکن از راه گنبد بدگمانی و دورنگی که سرداران
مرهته با هم داشتند و بعضی از ایشان هواخواه سلطان بودند این امر
از حیز امکان پیشوا بیرون بود که با آن مخالف و تعارض باینفای
عهد و میثاق که با انگریزان بسته بود پردازد و یاد درین حرب و پیکار
با ایشان مشارکت کند اگر چه گورنر جنرل بدینمط تهمیه اسباب
هزیمت دشمن نموده بود با اینهمه نمی خواست که درین مهم امراف
طلب دقیقه از وقایق آرمیدگی و تاتی نامرعی گذارد و بنا بران مناسب
چنان دانست که نخست براه مناصحت با سلطان پوید تا او تنازع
و تخاصم و تلین را بوجه شایسته قطع کند و بشرایط جدیده پسندیده طرح مصالحه
ریزد و از سر کینه و پرغاش بر خیزد و بنا بران چند قطعه مکتوب بساطان
نوشت و دران ایچگونه اشارت بحرب و قتال ننمود بلکه

از استعمال آنگونه الفاظ احتیاط و احترام واجب انگاشت همینقدر
 با اعلام سلطان پرداخت که مراسلت و مخاطبت او با جماعه
 فرانسویان، تمام دکمال دانسته شد و از دالتماس نمود تا میجر د وطن
 از طرف سرداران، معهد بخدمت او فرستاده شود تا نظم
 و نسق امور متنازع فیہ بخوبی صورت پذیرد و لیکن نامه های سلطان
 که پاسخی این مکاتیب فرستاده شدند همه پر حيله و فسون بودند
 و التماس فرستادن میجر د وطن یکسره ابا نموده شد مقارن این حال
 خبر کوچ پیش فرانسویس در ممالک مصر و نیز خبر در جهاز نشستن
 موشیر دویک در طرنبار بطریق سفارت از قبل سلطان
 بدولت فرانسویه باور نر جنریل رسید از آگاهی این اخبار
 بمه فبروری سن ۱۷۹۹ فرمان صادر شد تا افواج انگریزی و جنود
 سرداران، معهد دیگر آماده تاخت بر مملکت سلطان گردند
 و تاخیر درین باب جایز نشمارند درین اثنا از سلطان مکتوبی
 بگورنر جنریل رسید بدین مضمون که چون از قدیم طبع من مایل
 سیر و شکاری باشد بنا بران از شهر برآمده ام امید که میجر د وطن را
 با ساز و سامان مختصر بسوی من روانه سازند باز دهم فبروری فوجی
 بقیادت جنریل نارس از ویلور کوچ کرد و بیست و هشتم همان
 ماه در مقام کار بمنگالم بجنود نظام علی خان که در آن شش هزار
 سپاهی بود پیوست چهارم مارچ افواج مختصه بقرب ریالکاته

سرحد میسور اقامت ورزید و از آنجا مکتوبی از طرف گورنر
 جنرل سلطان ارسال نموده شد بدین مضمون که مکتوب
 سلطان رسید و دیگر خصوصیات بتفصیل بوساطت جنرل
 ارس معلوم سلطان خواهد گردید پنجم ماه بنای حرب و قتال
 تسخیر کردن قلعه نیلدرگم و انجیتسی آغاز کرده شد و نهم ماه افواج
 متفق که از سی و هفت هزار مرد جنگی وجود پذیرفته بود در جوار کلا منگالم
 مجتمع شدند پیشتر ازین فوج بنیسی قریب هفت هزار مرد
 از ساحل ملیبار کوچیده و در مرز بوم راجه کورگ در آمده بر سر
 رهگذر رسید اپور و سید اسیر مقام گزیده بود هنگامیکه اعادی
 سلطان بدین کثرت رسیده بودند عدت سپاه سلطانی کمتر بود
 چون خبر وصول اعادی در حدود مملکتش سلطان رسیده با کلامتر
 بهره از لشکرش نهضت نموده در مقام ماڈور متصل شارع عام
 که به بنگلور میگذشت اقامت کرد و از آنجا چندین جماعت از
 سوارانش بهر سو روانه گردانید تا آن بر د بوم را دیران کنند و در
 تمامی اذوقه و علوفه که در رهگذر اعادی باشد آتش زند در همین
 مقام جاسوسان خبر آوردند که فوج بنیسی بقرب سرحد شرقی
 مملکت محروسه سلطانی رسیده و در چند بهره منقسم شده سید اسیر
 و سید اپور و اہموتینت را مضرب خیام خود ساخته بنا بران
 سیوم مارچ از ماڈور کوچیده افواج خود را که از دوازده هزار مرد وجود

پذیرفته بود بمصاف جنگ آراسته در پناه جنگلی بیشتر شرافت
 تا بر مقدمه سه پاتن انگریزی که سر کرده آن لفظنظ کرنیل مانظر بسیار
 بود تاخت آورده در میان گرفت و اگر چه ایشان با کمال
 پایداری و دلیری بحمايت خود پرداخته بودند البته یکسر کشته
 گردیدند اگر بکرمک دیاریگری شان فوجی سنگین بسر کردگی
 جنریل اسطوارط نمیر سید افواج سلطانی پس از ستیز و آدیز
 سخت از میدان جنگ کناره گزید از پس این شکست
 سلطان بسوی پریا پاتن باز گشت و در اینجا تا یازدهم مارچ اقامت
 ورزیده بسریرنگپتن متوجه گردید و در اینجا مردم شکر خود را تا چهار
 روز در استراحت و آرایش داداشته باز کوچ کرد تا با فوجیکه
 در قیادت جنریل مرس بود مصاف دهد افواج متفقہ دهم ماه مارچ
 از مقام ملا منگالم نهضت نمود و چهاردهم ماه مذکور سواد منگلور را
 مغرب خیام گردانید در اثنای این چهار روزه سواران سلطان
 با کمال چابکی و چستی بنا بود گردانیدن هر گونه اذوقه و علوفه و سوتن
 و نات که در راه گذر عبور افواج اعادی بود اشتغال ورزیدند
 افواج متفقہ درین خیرگاه تا پانزدهم ماه اقامت نمود و از این حالت
 رساله دار سواران سلطان چنان استنباط نمود که سرداران
 افواج متفقہ میخواهند که بنگلور را باز ذخیره گاه شکری گردانند بنا بران
 در تمامت و نات که در حوالی آن بود آتش زد و شانزدهم

ماه جنریل نارس از راه کانکنیلی و سلطان پیته متوجه سریرنگپتن
 گردید بیست و سیوم مارچ از جانب سلطان در باره مدافعه
 افواج بسیار غفلت و ایهمال صورت گرفت که بغایت
 حصین و استوار اقامتگاه خود را که برکناره رود ماآور داشت و عبور
 دشمنانرا از آن معبر بروجه شایسته در آن مقام ممانعت
 توانستی نمود و گذاشته مقام مالوالی را مطرب نیام خود ساخت
 روز آینده افواج متفقہ همان مقام را که در تصرف سلطان بود
 خیمه گاه خود ساخت بیست و ہفتم جنریل نارس بصوب مالوالی
 نہضت نمود و چون در آن مقام رسید دید کہ افواج سلطانی
 آمادہ جنگ اند از گلولہ و گولہ سخت آتش باریدن گرفتند
 و از طرف اعادی سلطان نیز قصوری نہ رفت و لیکن سلطان کنارہ
 گرفتن از میدان جنگ مصالحت وقت دید و چون جنریل
 نارس در تعاقب افواج سلطانی چند ان فایده ندانست سپاہ
 خود را فرمان داد تا خیمہ گاہ خویش باز گردند سلطان درین رزم
 سه سپہدار نامدار و یکہزار سپاہ خود را باکشتن داد بیست و نہم
 جنو و متفقہ آغاز عبور رود کاویری نمودند و سلطان پیادگان خود را فرسود
 تابا توپخانہ متوجه سریرنگپتن کردند و خود بدولت باجماعہ سواران
 رود را عبور نموده دوم اپریل آنقدر نزدیک رسید کہ افواج
 انگریزی را نظارہ کرده پیادگان را چنان فرمان داد کہ متصل جانب

شرقی و جنوبی قلعه رحل اقامت انداخته بدافع اعدای پردازند پنجم
 اپریل آن سپاه که در سرکردگی جنرل یارلس بودند در مقابل
 غربی جانب سیرنگپتن مقامی استوار برگرفتند روز آینده
 جنرل مذکور پس از مقاومت شدید جمعی را از افواج سلطان
 که در آبراه و دلت ویرانه روی معسکر انگریزی مقام گرفته بودند
 از جا برداشت چون سلطان مقام اعدای را نیکو نظر کرد
 و دانست که آنها مورد حال و دمه که او بجانب جنوب
 و مشرق بر آورده بود برایشان هیچ کار نخواهد کرد فرمان داد تا
 دو خندق جدید بجانب غربی قلعه بر هر دو جانب رود کنند خندق
 غربی کناره رود از پل پریا پالم تا جنوبی کناره گاویری منتهی شده
 تمامی آن قطعه زمین را که در عهد محاصره گذشته سوارانش در تصرف
 خود داشتند احاطه نموده بود ششم ماه جنرل فلاید با چار قشون از رساله
 سواران از راه پریا پالم فرستاده شد تا با جنود بنبئی پیوسته شوند بشنیدن
 این خبر سلطان تمامی جمعیت سواران خود را بسرکردگی میر قمرالدین
 خان سپهدار روانه نمود تا بمقابله افواج مرسله پردازند و اگر میتوانستند
 این برد و فریق اعدای را از تلافی بازدارند جد و جهد یکم این سپهدار
 درین خصوص بکار برد چنان می نماید که زنهار فراخور دل بستگی و اهتمام
 خواجہ اش درین باب نبود چه او آنگاه بفوج متعین جنرل میرسد
 که با جنود بنبئی پیوسته بود و آن نیز بمقامت مقاومت و مقابله

نبود بلکه همین در عقب آن فوج بطمع کشتن پس ماندگان و
 برگرفتن بعضی از اسباب بنگاه متر صد می ماند نهم ماه جوان سلطان
 از هجوم اعدای متوهم گردیده خواست که با سپهسالار انگریزی
 راه مراسلت بکشاید بنا بر آن مکتوبی متضمن این معنی بدو میفرستد
 که گونز جنریل لاردر مارنگطن بهادر مکتوبی بمن فرستاده بود که نقل
 آن ملفوف است بمطالعہ شما خواهد رسید من بشرایط عهد
 و میثاق خود نیکو قائم و استوار مانده ام نمیدانم باعثه فوج کشتی
 انگریزان بر ملک من چیست آگاهی بخشند زیاده چه برنگار و جنریل
 تارس جواب بدین اختصار برنکاشت که سلطان مکاتیب گونز
 جنریل را نیکو مطالعه فرماید که در آن هر چیز تفصیل برنکاشته خواهد
 یافت یازدهم ماه جون کار مورچال بندی و خندق جدید گرد و عزیره
 باتمام رسیده بود بهره از افواج پیادگان سلطانی اندرون آن مقام گزیدند
 و روز آینده سلطان فرمان داد تا بر محسکر انگریزی گلوله باران کنند اثری
 بر آن مترتب نشد چهاردهم ماه جنود بنیسی با فوج جنریل تارس
 پیوست شانزدهم ایشان از رود کادیری عبور کرده مقامی استوار
 بر شالی کنار آن رود بر گرفتند سلطان که از بالای حصار این چالش
 را مشاهده کرده بود بزودی جماعه از سپاه را فرمان داد تا عبور رود نموده
 در ده اکرارم مورچال برپا سازند ولیکن جنریل اسطوار طبرایشان
 تاخت آورد و ناکام باز گردانید بیست و یکم ماه جنریل تارس بر مورچال

که بر جنوب غربی کناره رود بود حمله برد اگر چه آن مقام تصرف
 یک هزار و هشتصد نفر از سپاه سلطانی بود امتزاع کرد با انتقام این تعدی که
 از جانب اعدای صورت گرفته سلطان شش هزار پیاده عرار را
 که تمامت مردم فرانسیسیه قائد شان بودند فرمان داد تا رود را عبور
 کرده در تاریکی شب بر فوج جنریل اسطوارط حمله آرند اتمام این مهم
 بر دست میر غلام حسین و محمد حلیم که هر دو سپهبد ارنا مار بودند
 حواله رفت و ایشان با کمال جرات و بطاوت بر لشکر
 بنیبی تاخت آوردند ولیکن همین چند ساعت برین حمله پایداری
 نموده بودند و شش یا هفت هزار کس را بکشتن داده و بشنیدن خبر آمد
 جنریل اسطوارط با تمامی جنود خویش باز گشتند بیستم ماه سلطان
 باز مکتوبی بجنریل مارس برنگاشته التماس آشتی نمود و بیست و دوم
 ماه مسوده متضمن شرایط که سرداران معاهده بران اتفاق نموده بودند
 که اگر سلطان بدان راضی شود عقد صلح باز در میان خواهد آمد
 سلطان فرستاده شد شرایط مسطور از یازده بابت وجود پذیرفته
 و اعظم شان این بود که سلطان بزودی تمامی مردم فرنگستان که ملازم
 ادیند از خدمت خود بر طرف کند و یکس از اتفاق و مراسمات
 مردم فرانسیس دست بدارد و یکس از مملکت خویش
 بسرداران معاهده واگذار و دعه دادن دو کمر و دروپه نماید بدین نمط
 که یکس از آن زر نقد بدهد و نیمه دیگر در عرض ششماه ادا کند و

تمامی اسیران را رها کند و چار کس از فرزندان و چار نفر از منصبداران
 نامدار خود را از بهر نیکو و فایده نمودن عهد بسته حواله نماید و مهلت
 بیست و چهار ساعت سلطان داده شده بود که بدان شرایط
 همد استانی نماید یا از آن سرابا تا بد نهم ماه جماعتی از افواج سلطانی
 هنوز بهره را از خندق مورچال دارد و از مورچالی که بر غربی کنار رود بود
 شرف خود داشتند و از بر آوردن دمد مد های سرکوب قلعه عایق
 و مانع بودند و سید عقار بایک هزار و پانصد کس بحفاظت آن خندق
 میپرداخت که جنریل هارس سپاهیان خود فرمود تا برین جماعه
 حمله آرند بیست و ششم ماه بران حمله آوردند اگر چه سپاهیان
 سلطان درین ساق سختکوشی را نیکو کار بستند ولیکن بر مدافعت
 حملات شان توانا نگشتند و بناچار پس از کشته شدن یکصد
 و پنجاه نفر از آنجا کنار گرفته رودخانه را عبور نمودند بیست و هشتم
 ماه سلطان مکتوبی بجنریل هارس فرستاده بدین مضمون که مکتوب
 سرت اسلوب شما محرره بیست و دوم بمن رسید
 و کاشف مدعا گردید از نیرد که شرایط مندرجه آن گرانمایه اند
 و بدون وساطت سفیران عرب زبان طی نمودن آن دشوار
 بنا بران اراده دارم که دو کس را از معتمدان خود بفرستم که امور
 شرایط بشرح و بسط بمعرض اعلام درآرند زیاده چه برنگاشته شود
 جنریل هارس چنین پاسخ نوشت که بابت های پیش کرده

تاریخ بیست و دوم شرایط ناگزیر اند که بدون آن مردمان معتمد
 ز بهار در آشتی و اتفاق همداستانی نخواهند نمود و هر آنکه رسولان
 مصحوب گردگان و مبلغ زر در خواسته بیایند مقبول و پذیرفته
 نخواهند گردید فواتا سه ساعت انتظار جواب کشیده
 خواهد شد و پس شب غره ماه می با آتش باری از گلوله های
 حصار شکن شگافی در دیوار قلعه پیدا گردانیده شد و چون سیوم ماه می
 منهبیان خبر آوردند که در حصار فراخور یورش راهی پیدا گردید
 نزد بان با دو دیگر اسباب یورش آماده ساخته شد و روز دیگر
 تمامی افواج در پس پناه گاه آماده ماندند تا بمجرا اشاره که یابند
 بشتابند سلطان از آغاز محاصره قریب حصار سکونت
 اختیار کرده بود تا نزدیک بمقام حمله و یورش بوده باشد اکثر بزبان
 شجاعت ترجمانش گذرانیده که تا دم واپسین در حمایت
 قلعه خواهم کوشید چه تلخایه محاسن همین یکبار چشید نیست
 چهارم می سلطان سوی دیوار غربی رفته رخنه های آن را نیکو نظر
 کرده دریافت که مقام او طایلی عرضه اخطار است با اینهمه
 بیچگونه آثار بیمناکی از ظاهر حالش پیدا نگردید بلکه او سید غفار را
 که فرمان دهنی سپاه که در حدود رخنه حصار در کار بودند اشتغال
 داشت با کمال آرمیدگی و درستی فرمان میدهد که چنین و چنین
 کند هنگام بازگشتن سلطان بکنان خویش بر همان منجم

خسرو دادند که امروز بلای هولناک نسبت بد و بظهور رسید نیست مگر
 آنکه مدافعه آن بمسألت و عازنیکان و ایصال غیرات بستند آن
 و بیچارگان پرداخته شود. هر تقدیر از گفته منجمن سلطان بهشکوی
 باو شاهی رفته فرمان داد تا رسوم نذر و نیاز که ایشان تعیین نموده بودند
 نیکو تقدیم نموده شود و بر همنان را بهدایای شمین اختصاص بخشید
 نواب میر علی خان خلد مکان باقوال منجمن بسیار اعتقاد
 داشت و بدون استیجازه ایشان در هیچ مهم آغاز نمیکرد و بنا بر آن
 این جماعه را نیاز و نعمتی برورد و لیکن حال سلطان دین پرور
 برخلاف حال نواب مرحوم بود و جز درین واقعه مانسبیده ایم که
 از بر همنان پرسش نموده باشد هنگام نیم روز سلطان بدون
 ملاقات مردم حرم برای بیرون رفت درین زمان سلطان
 قبای از پارچه پیرنگ در برداشت و دستاری شانه بر سر
 شمشیرش از کمر آویخته بود و بر بازوی راستش عری ازاد عید
 قرآن مجید چون بکلامی قدیمی یعنی در دانه خورد و سید منهبیان
 انبار و منصبه اران مشغول کار بمعرض اعلام در آوردند که از تباری
 فوج انگریزی چنان استنباط نموده می شود که ایشان امروز خواه
 هنگام روز باشد بر قلعه یورش خواهند کرد سلطان جواب
 داد که زینهار قرین قبایس نیست که هنگام روز ایشان حمله آورند
 و شب هنگام آنچنان حزم بکار برده خواهد شد که هرگونه جزا است

و جسارت اعادیرانی نمود و ایگان خواهد گردانید هنوز بزمین گفتگو
 زمانی دراز نگذشته بود که سلطان خبر آوردند که سید غفار بفریب
 گول کشته شد باستماع این خبر وحشت اثر سلطان خلیلی
 متاثر گردید و بر زبان آورد که سید غفار مرد دلادری بود و از مرگ نیسترسید
 آنقدر رجه شهادت فایز گشت با گوید که محمد قاسم بجایش
 بفرماندهی سپاه متعین رفته حصار پرداز دورین هنگام سلطان
 پیش از آنکه از طعام فارغ شود شور و شغب بورش بگوش
 اور سید فوراً دست از طعام ناخورده باز شست و شمشیر
 حمایل کرد و فرمود تا تفنگهایش پر کنند و آنگاه از راه جنوبی فصیل
 سوی رفته حصار غربی بشناخت و چاکران و خدمتگاران
 بسیار با اسلحه و آلات کار در عقب او رفتند و چند سپهدار
 با جماعتی چیده از بهادران همراه او شدند هنگامیکه سلطان نزدیک
 رفته حصار رسید با جماعتی گریزان دوچار شد و معلوم کرد که مقدم
 رده سپاه انگریزان از رفته حصار در آمده بالای فصیل بر شده اند چون
 تا ایشانرا از گریز باز دارد پس نزدیک دیوار مقام گزیده
 جماعه فراریان و لباخته را هم با گفتار و هم بکردار خود دل میداد تا
 و ایستادی کنند و درین اثنا چند بار تفنگ را بر جماعه غنیم سرداد
 و چند کس را از سپاه غنیم کشت با اینهمه کشتش و کوشش
 چون سپاه غنیم نزدیک سلطان رسیدند اکثری از بهادران

و منصبدارانش اور او را گزشتند بودند و نیز از سپاهیانش متنفسی
 بلا و نمانده بود با وجود آن غیرت بسالنتش و در مرتبه خود مشهوره
 که از مقام خویش پاپس تر گذارد درین حال سپاه غنیم بر مردم
 دروازه تفنگک ماسر دادند گلوله از آن در شق ایسر سینه
 سلطان رسید با اینهمه خواست که از آن میان بزور بیرون آید ولیکن
 در همین تنگ و پوی جماعتی از سپاهیان فرنگستانی از اندرون
 دروازه تفنگک ماسر دادند و گلوله از آن بر شق ایسر آمد و در همین
 اثنا اسپه که بر آن سوار بود زخمهای کاری برداشته از پا در آمد
 و سلطان بر زمین افتاد و درین حال زاریکی از ملازمان سلطان
 عرض کرد تا خود را برانگیزان ظاهر کند و ایشان از جهت شمول
 رافت که لازمه شانت هر گونه انتفات را که شایسته
 مقام اوست مراعات خواهند نمود ولیکن غیرت سلطانیش
 ازین معنی باستحقار تمام ابا نمود برین رود از زمانی نگذشته بود
 که فریتی از سپاهیان فرنگی را در آن راه گذار افتاده و یکی از ایشان
 بر دوال گرانبهای شمشیر سلطان نظر کرده خواست تا از دور بر باید
 ولیکن سلطان مجروح که هنوز قایم شمشیر در دست خود داشت
 بر آن سپاهی زده در حدود زانوش زخمی کاری رسانید
 و آن سپاهی هماندم تفنگ خود را بر سلطان سرداد و گلوله
 بر پیشانی سلطان خورد و جان شیرین بجان آفرین سپرد

چون جماعه انگریزان قلعه سر برنگ پتین را نیکو سخر ساخته و حال
کشته شدن سلطان معلوم کرده بودند جنرل بیروڈ روز دیگر وقت
شام براه قلعه دار و چاکران سلطان بدر و از ه که سلطان شهید در آنجا
افتاده بود در آمد و جسده مطهر او را به سنجوی بسیار از میان توده
کشتگان بر آورد و چهره سلطان بهیچگونه خمیده و دژم نگردیده ولیکن
آثار تلخکامی و دلادری از و نمایان بود دستار و شمشیر و دوال جواهر نگار
برده بودند جسده او را ملازمانش نیکو داشتند و در پالکی
نهادند تمام شب در دولتسرای سلطانی نگاه داشتند بر هر بهره از
قصر سلطانی سپاهیان پاسبان برگماشته شده بودند تا هیچکس
از مستعبان باقی مانده بدر نجهد و نیز تمامی خزاین و دیگر نفایس
و ظرایف گرانبها از دستبرد مردم محفوظ ماند ازین پس باهم تمام
انگریزان از بهر نگاهبانی خانه های مهتران و سرکردگان سلطان
نگاهبانان انگریزی بزودی فرستاده شدند این تدبیر دل پذیر
و رباره حفاظت جان و مال سرداران و سپاهداران سلطان که
از انگریزان صورت گرفت در سخر نمودن تمامی مملکت
میسور خیلی کار گر آمد زیرا که چون ایشان مشاهده کردند که عرض
و مال ایشان را انگریزان این چنین حراست نمودند خود را
بایکس افواج بدست اختیار جنرل مارس و اسپردند در قلعه سلطانی
نهمصد و بیست و نه ضرب توپ نمودند و هزاره فرود تفتنگ

و قرایین و هشتاد و سه بار و تخته و بیش از شمار گلوله و گولہ
 نوپ و زنجیری گولہ و غیره یافته شد چون جنریل هارس فرمان
 داده بود که هر گونه عرست و تجیل که ممکن است نسبت
 بنعش سلطان مرحوم مراعات کرده شود بنا بران قاضی القضاة
 شهر سریرنگپتن رسوم تجهیز و تکفین سلطان مغنرت عنوان
 بوجه شایسته و نمط بایسته بتقدیم رسانید ایچگونه کفایت زر
 درین خصوص جایز شمرده نشد و رسوم جنازه که پسین سواری
 آن سلطان زینده تخت و عمارتی بود بدان تو زک و شکوه که
 مقتضای حال و مقام باشد بجا آورده شد از پالکی سلطانی جنازه ساخته
 پیارچه تنزیب کفن و بزر بفتیش بهابالا پوش نموده بودند
 پنجمی وقت پیشین جنازه سلطان همراه چهار کنپشی از سپاه بیان
 فرنگ معه داران از قلعه روانه شد چاکران سلطان مرحوم
 جنازه ادر ابردوش گرفته بودند و شاهزاده عبدالخالق دوم پسر
 سلطان مرحوم بسیار مویه کنان و قلعه دار و قاضی و مفتی و دیگر
 مسلمان سریرنگپتن از پس جنازه میرفتند چون جنازه بدروازه
 لعل باغ رسید تمامی سرداران و مسلمانان فوج نظام علی خان یجنازه
 بیوستند از هر کویچه و برزن که جنازه سلطانی گذشته است کنان آن
 دور شده استاده بدیده حسرت می نگر بستند و اکثری خود را
 بر خاک انداخته زار زار می نالیدند و مویه میگردند چون جنازه

به دروازه مقبره نواب حیدر علی خان فرودس مکان رسید
 سپاهیان از دو طرف رده بسته بفرود کردن سلاح خویش رسم
 تسلیم و تعظیم بجا آوردند آنگاه قاضی نماز جنازه خوانده متصل
 قبر و اله بزرگوارش در گور نهادند و بر رسم خیرات پنجهزار
 روپیه برفقرا و ساکین که همپای جنازه رفته بودند تقسیم نمودند
 از آن باز که جنازه سلطان برداشته روانه لعل باغ شده بودند
 تا آن زمان که جسد سلطان در گور نهاده شد از قلعه شلک
 مانهی توپها سرداده میشد همان روز شامگان طوفان عظیم
 از باد و برق و باران صورت گرفته اکثر جا صاعقه افتاده خصوص
 بر مسجد دیوانخانه و محسرای سلطانی گویای این واقعه ایام را
 بانجام رسانید؛

قطعه

تاریخ شهادت متضمن تعزیت بادشاه جم جاه طیپو سلطان
 فرودس مکان که در ماه ذی قعدة سنه ۱۳۱۳ هجری واقع شده؛

مویه کنید ای همان سینه زید ای گوان
 در غم تاج شهان دانه فخر انام
 مرگ چنان باذلی واقع نیست فرد
 قتل چنان باسلی خطبی باشد عظام

کز گهر و از هنر داشت کلاه و کمر
 و ز بی مجد و خطر کو چش بود و مقام
 صاحب سیف و قلم و اہلب کوس و علم
 کاسریت الصنم عامر بیت السلام
 سرور و المانسب ہتر زیبا حسب
 خسرو یضا لقب طیو سلطان بنام
 حامی دین متین ماحی کفر مکین
 وارث تاج و نگین از پدر بوالکرام
 والی ملک دکن حیدر شکر شکن
 چون ہمیش بوالحسن صفدر عالی مقام
 رزم ندیدہ چواد پہلوی ادا گداز
 بزم ندیدہ چواد خسروی شیرین کلام
 ہند نیادردہ بر چون ادراشی دگر
 در فرد برز و ہنر کجکاپی کشن ارام
 ذکر اخبار اد شیرین سازد زبان
 نشر آثار اد مشکین سازد مشام
 چون ز جہان بست رخت داد بجاتاج و تخت
 با این فرزندہ بخت پور ہمیش ہم

پیر و گام پدر در راه تنگ و خطر
 لیک از پیشتر در دین بنهاده گام
 قاتل اعدای دین از پی کسب ثواب
 رنجبر و گرم کین از پی تحصیل نام
 از نیرنگ خان جوقی رذل از صغار
 و ز مکر ناگان مثنی نذل از پیام
 بر دست دشمنان گامه از هر کران
 کشته شد آن پهلوان ناکام و تلخ کام
 کشته شده ای فغان مظلوم آن نامدار
 کوراد دولت کنیز بود و جلاش غلام
 در صف ناور و عرب اول مردان کار
 در هیز طعن و ضرب ثانی و ستان سام
 با فرس و با حسام بود بجان مهر و زر
 در سفر و در حضر مونس شان بر دوام
 اسپش تازی نسب تیغش هندی نژاد
 اینست جواهر فشان آنت مرصع ستام
 هندی اد چون نهنگ نشسته خون عدو
 تازی اد چون پلنگ گرسنه انتقام

تیغ و را بهترین همچو دلارام جفت
 اسپ در اندیزین رانش را گشته رام
 سلطان بد شاه مرد دین دو بناج همش
 داشته از مردیش هر دو را شاد کام
 هر دو بفرزش بهم هدم و هم همقدم
 این آن را هر کاب آن این را هم نیام
 بیوه شده هر دو تن از مرگش وز عزن
 چاک زنان پیرهن خاک سر ستهام
 سال شهادت ازان خامه معجز بیان
 گشت عزادار هم ادهم گفت وحام

۱۱۵

۱۰۹۸

 سنه هجری

۱۳ ۱۲

سلطان هنگام وفات پنجاه ساله بود بشوره اش
 سبزه رنگ داند اش قوی بالایش قریب شش ذراع
 رویش گرد و چشمش بزرگ و سیاه گونه کجی سر بینش
 چهره را نیک نایش داده بود سبلمت بزرگ مبداشت
 دریش را می تراشید و از روی فطرت چست و چابک



TIPPOO SULTAUN,

**FROM AN ORIGINAL PAINTING, PRESENTED BY LIEUT. COLONEL
DOVETON TO THE MOST NOBLE MARQUIS WELLESLEY.**

بود سواری اسپ بسیار دوست میداشت و دیگرند در
 پیاده رفتن خو کرده بود اغلب بهره روزش بود و آن
 میبود کسب بهره میشد و در عهد زمامداری و امیریزه گویش از
 محبوس و دیبا بود و لیکن پس از آنکه در خدمت سلطان جلوس
 نمود و در آن روزی بیانی بفرمودش که سید حسن در روز قتل او
 نانی زود بگریخت و با ششوی زیستند و با این همه در خدمت
 قندس در ساری بود و در آن ایام تمام عاقلستان را تسبیح
 نمود و با نوایان مستغرق بود و آنرا در دست زمین آموخت و در دست
 دست و انگشتم بود و در زمین شهادت بر روی او در روز شهادت
 از او در میان و در آن روز با سبیری که در آن روز در میان
 نمود و در آن روز قتل او در آن ایام در آن ایام که در آن ایام
 و سبب آن در آن ایام در آن ایام که در آن ایام

اجمالی روحانی اولاد و احفاد سلطان جغتای آلبانی
 پس از آنکه در آن ایام در آن ایام که در آن ایام
 چون قندس سر برنگیستن شروع کرده بود و دست اسپ در دست
 مونس بنیان آن بواسطه بود و در آن ایام که در آن ایام
 شصت سال تفریب یافته بود و در آن ایام که در آن ایام
 اصابت انهای نامرئی است و در آن ایام که در آن ایام



TIPPOO SULTAUN.

**FROM AN ORIGINAL PAINTING, PRESENTED BY LIEUT. COLONEL
DOYETON TO THE MOST NOBLE MARQUIS WELLESLEY.**